پنجشنبه ۱۱ آبان ۱۴۰۲
شماره ۳۹۹۷
WWW.FDN.IR
FARHIKHTEGANDAILY

مربوط به نشریات خارجی است. در بعضی از نشریات داخلی شاهد باند بازی هستیم. بعضی از نشریات داخلی پاتوق باندهای خاصی است و هر کسی مقاله‌اش در آنها منتشر نمی‌شود. تاکید افراطی بر مقاله‌نویسی راه را برای مقاله‌سازی نیز هموار کرد و سازوکار مقاله‌های سفارشی به راه افتاد، اما این همه ماجرا نیست.

مساله اصلی این است مقاله‌نویسی که محملی برای علم است فی‌النفسه تبدیل به هدف شده و حالا تولید علم تحت‌الشعاع تولید مقاله قرار گرفته است؛ چراکه تولید مقاله بیشتر منجر به انباشت بیشتر سرمایه موجود در بازار مکاره مقاله سالاری می‌شود و این سرمایه چیزی نیست جز منزلت و اعتبار. بدین ترتیب ما با یک نظام سرمایه‌داری منزلتی مواجه هستیم که افراد دخیل در آن، اسیر رابطه منزلت در برابر مقاله شده‌اند. سیاستمداران از برقراری این رابطه خرسند هستند، چون با استناد به آمار رو به افزایش مقالات پز می‌دهند و بسیاری از اهل علم نیز راضی هستند، چون تعداد بالاتر مقالات معادل اعتبار و منزلت بیشتر است.

در این نظام سرمایه‌داری منزلتی فرصت برابر برای همگان فراهم نیست. آنهایی که در مراکز تحقیقاتی دولتی فعالیت می‌کنند، بیشترین فرصت برای مقاله‌نویسی را دارند و آنهایی که در دانشگاه‌های غیر دولتی شاغل هستند، به خاطر حجم بالای تدریس، کمترین فرصت برای مقاله‌نویسی را دارند. مشکل دیگر تاکید افراطی بر مقاله، سوق دادن افراد به پژوهش در موضوعاتی است که زودتر به نتیجه می‌رسد و منجر به تولید مقاله می‌شود. در این حالت افراد از پرداختن به موضوعات عمیق ترکه زمان بر هستند، خودداری می‌کنند و در نتیجه مقالات اصیل مورد نظر آقای فراستخواه نوشته نمی‌شود. حالا بگذریم از اینکه گاهی نوشتن مقاله اصیل مستلزم حرکت در خلاف جهت مد روز است و این به این معنی است که هر مجله‌ای زیر بار انتشار آن مقاله نمی‌رود و اشخاص از بابت چاپ مقاله‌شان در بعضی مجلات خاص، مشکل کسب امتیاز هم پیدا می‌کنند و ترجیح می‌دهند خودشان را گرفتار دردسر نکنند اشتباه نشود، من مخالف مقاله‌نویسی نیستم و منکر اهمیت آن در جای خودش هم نیستم. چیزی که من با آن مخالفم، تحمیل یک قالب واحد به رشته‌های گوناگون دانشگاهی است که اقتضائات متفاوتی دارند و مقاله یگانه محمل مناسب برای انتقال دانش در آنها نیست. به عنوان مثال در رشته‌های مهندسی ثبت اختراع یک موضوع مهم است اما تاکید بر مقاله‌نویسی عملا آن را به حاشیه رانده است.

در حیطه علوم اجتماعی و انسانی مقاله دارای اهمیت است اما در این عرصه کتاب هم هنوز دارای اهمیت بسیار است. حتی این یک رویه متعارف است که محققان شاغل در علوم اجتماعی و انسانی مجموعه‌ای از مقالات‌شان را در قالب کتاب بازنشر می‌کنند، در حالی که این موضوع در حیطه علوم پایه و مهندسی به ندرت اتفاق می‌افتد. توجه افراطی به مقاله عملا به جایگاه و اعتبار کتاب در علوم انسانی و اجتماعی -از حیث ارتقای اساتید- لطمه زده است. جناب معمار باشی یک بنای ظاهرا باشکوه ولی پوشالی ساخته است که نه مشکلات کشور را حل می‌کند و نه ما را در صف اول علم قرار داده، اما در عوض تادل‌تان بخواهد آدم‌های خودشیفته، پرمدعا، و متفرعن تحویل‌مان داده و ما را گرفتار کمیت‌گرایی افسارگسیخته‌ای کرده است که به راحتی از شر آن خلاص نمی‌شویم. ما اسیر یک ظاهرگرایی پوچ شده‌ایم. آیا واقعا کشورهای مهد علم در روزگار ما در چنین باتلاقی دست و پا می‌زنند؟ آیا معیارشان برای پیشرفت در عرصه علم همین مقاله‌پرستی جنون‌آمیز است؟ آیا آنها اهل علم را بر پایه شاخص مقاله و تعداد مقاله می‌شناسند یا براساس سنجش دستاوردهای موثرشان که ممکن است بخشی از آن در مقالات متجلی شده باشد؟ ما در ایران کسی را داریم که در دوران دانش‌آموزی در المپیاد جهانی ریاضیات مدال کسب کرده و دکترایش در ریاضیات را از دانشگاه پرینستون گرفته و به عضویت هیات علمی دانشگاه صنعتی شریف درآمده ولی به خاطر آنکه به جای تمرکز بر نوشتن مقالات تخصصی، اوقاتش را صرف نوشتن کتب درسی و کتاب‌هایی در موضوعات غیرتخصصی کرده است، در خصوص ترفیع سالیانه دچار مشکل شد. او ایران را ترک کرد و به دانشگاه پرینستون بازگشت. بعد از سخنرانی شدیداللحن من، مدیران وقت دانشگاه صنعتی شریف زمینه حضور مجدد او در کشور را فراهم کردند اما باز هم در برهمان پاشنه می‌چرخد و مشکل مقاله و ارتقا سر جای خودش باقی است. بسیاری از متولیان آموزش عالی کشور این را درک نکرده‌اند که اشخاص گوناگون توانایی‌ها، علایق و اولویت‌های متفاوتی دارند. یکی پژوهشگری خبره، یکی مدرسی مبرز، یکی نویسنده‌ای توانا و... است و تعداد محدودی نیز جامع همه اینها هستند و یک نظام دانشگاهی شکوفا به همه این ابعاد نیاز دارد و ما نمی‌توانیم ابعاد گوناگون فعالیت دانشگاهی را به نوشتن مقاله تقلیل دهیم. آیا آقایان هالیدی و رزنیک که کتاب درسی فیزیک را نوشتند و میلیون‌ها دانش‌آموخته علوم پایه و مهندسی در کشورهای گوناگون از آن آموختند، کار کم اهمیتی انجام دادند؟ آیا می‌توانیم اهمیت تدریس خوب را نادیده بگیریم؟ بخشی از آنچه در کتاب رالز درباره عدالت منعکس شد متاثر از کلاس‌های درس او بود که در راستای برنامه تحقیقاتی‌اش سازمان یافته بود.[۲۸] خردمندانه نیست که همه ابعاد فعالیت علمی افراد تحت‌الشعاع انتشار مقاله قرار گیرد. مشکلات مربوط به مقالات چیزی نیست که جناب معمار باشی از آن بی‌خبر باشد و خودش هم در مواردی به این موضوع اشاره کرده، اما عملا حرکت موثری برای اصلاح این وضعیت فاجعه‌آمیز انجام نداده است. در عوض او به عنوان نظریه‌پرداز در کنار مدیران وزارت بهداشت قرار گرفت تا حوزه طب سنتی را سرکوب کنند و جالب است که در خصوص نقد طب سنتی، وی حتی به یکی از موازین مورد قبول خودش هم پایبند نیست.[۲۹] او مدعی است که دولت‌های بعدی کاری برای اصلاح امور انجام ندادند و ادعا می‌کند که با همکارانش شاخص‌های متعددی را در نظر گرفته بودند که مقاله‌نویسی صرفا یکی از آنها بود، اما بر کدام شاخص به اندازه مقاله‌نویسی تاکید شد؟ جناب فراستخواه در حالی معضل مقاله‌نویسی را به علم دینی ختم کرده که بانی این معضل از سردمداران مخالفت با علم دینی است.[۳۰] کمتر کسی را در ایران می‌شناسم که به اندازه جناب معمار باشی برای مخالفت با علم دینی آسمان و ریسمان را به هم بافته و سخنان مدافعان علم دینی را از موضع خود خارج و تحریف کرده باشد. بین مخالفت او با علم دینی و دفاعش از علم سکولار ارتباطی ساختاری و عمیق وجود دارد که تشریح آن مقاله‌ای جدا و اختصاصی می‌طلبد. اکنون کارنامه مدیریت فاجعه‌آفرین جناب معمار باشی را مقایسه کنید با دوران درخشان مدیریت آقای دکتر سید حسین نصر در دانشگاه صنعتی شریف (که در مصاحبه جناب فراستخواه، از ایشان به عنوان مدافع علم دینی یاد شده) و اینکه هنوز بعد از گذشت حدود ۵۰ سال، دانشگاه مزبور از مزایایش بهره‌مند است. مخالفان علم دینی، خصوصا آقای فراستخواه، چگونه به خود جرأت می‌دهند که با این دستاورد و یرانگر یکی از همفکران‌شان قیافه حق به جانب بگیرند و دم از بخشیدن دیگران بزنند؟! آقای فراستخواه می‌گوید که «وقتی آقای گلشنی کتاب علم دینی و علم سکولار را می‌نویسند،... و بعد با پروژه‌های میلیاردی به نام اسلامی‌سازی به جان علوم انسانی افتادند. موجود نامشروعی به نام علم دینی که این گرایش‌های ایدئولوژیک آفریدند، علم نشد ولی برای ایران بسیار گران تمام شد. پروژه دولتی علم دینی بعد از انقلاب که این آقایان... لجستیک و تدارکات نظری برایش فراهم کردند، به جامعه علمی و دانشگاهی ما و به ایران حقیقتا در این چهار دهه لطمه‌های زیادی زد... بقیه افرادی که در کشور سنگ علم دینی را به سینه می‌زنند و به نام علم دینی، دانشگاه و پژوهشگاه و دم‌ودستگاه درست کرده‌اند و چندین برابر دانشگاه‌های نگون‌بخت طراز اول کشور، بودجه‌های آشکار و پنهان از بیت‌المال می‌گیرند و مصرف می‌کنند، ...ضرر و زیان ملی به بار می‌آورند...»

البته ایشان، مثل بسیاری از همفکران‌شان در ارزیابی‌شان از موسسات و نهادهای مرتبط با موضوع علم دینی هیچ تحلیل مستند کمی و کیفی برای اثبات ادعای خود ارائه نکرده‌اند، اما از آنجاکه در صدر اظهارات‌شان نام من را ذکر کرده‌اند، لازم می‌دانم از ایشان بپرسم کدام یک از اقدامات انجام‌شده در کشور طی دهه‌های اخیر با استناد به دیدگاه اینجانب درباره علم دینی بوده و ایشان به طور مشخص توضیح دهند که سهم اینجانب از آن بودجه‌های میلیاردی چه بوده است؟

من از پایه‌گذاران پژوهشگاه دانش‌های بنیادی بوده‌ام که در نیمه دوم دهه ۶۰ با نام مرکز تحقیقات فیزیک نظری و ریاضیات آغاز به کار کرد و پیشگام ارتباط دانشگاه‌های ایران با اینترنت بود. این موسسه تحقیقاتی وابسته به وزارت علوم هیچ ربطی به موضوع علم دینی نداشته است، اگرچه بعضی از مخالفان علم دینی در آن فعالیت می‌کنند. در تمام سال‌های مدیریت من در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و نیز در گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف (که با هدف پرداختن به مسائل فلسفی علوم فیزیکی آن را پایه‌گذاری کردم[۳۱])، ما از جهت مالی و امکانات شدیدا در مضیقه قرار داشتیم و غالبا با بی‌مهری وزارت علوم مواجه بودیم. این در حالی است که طی همان دوران بعضی از موسسات مثل مرکز تحصیلات تکمیلی در علوم پایه واقع در زنجان و بعضی از دانشگاه‌های دولتی در تهران از حمایت مقامات وزارت علوم برخوردار بودند و برنامه‌های عمرانی‌شان برقرار بود و پس از کنار گذاشتن من از مدیریت هر دو موسسه، بودجه در اختیار آنها قرار گرفت تا صرف تغییر دکوراسیون و مبلمان شود.

حالا جناب فراستخواه بفرمایند که سهم من از آن بودجه‌های میلیاردی و دم‌ودستگاه چه بوده است؟ ضمنا آقای فراستخواه با اتخاذ یک رویکرد تحلیلی مارکسیستی، من و امثال من را متهم به توجیه منافع عده‌ای کرده‌اند. آیا خود ایشان مشمول این رویکرد تحلیلی هستند یا خیر؟ اگر خیر، چرا و چطور؟ و اگر هستند، در این صورت ایشان در حال توجیه منافع چه کسانی هستند؟

دکتر فراستخواه می‌گوید که «الان... اسامی ایرانی، ترک، عربی و... در مقالات دیده می‌شود که نشان می‌دهد هرچه دانشمندان کار علمی کنند، حوزه جهان اسلام می‌تواند در علم جهانی سهیم شود و به همین ترتیب طبیعی است که نقش فرهنگ ایران و اسلام بر ساحت علم جهانی زده می‌شود... چه بسا از این طریق یک سبک علمی جدید هم در خانواده بزرگ علمی دنیا ایجاد می‌شود....» واقعیت این است که مسلمانان قرن‌هاست که دستور قرآن برای کاوش در خلقت را بر زمین نهاده‌اند و چنان سیر قهقرایی را طی کرده‌اند که شاهدش هستیم. در این وضعیت دیگران سرمشق می‌نویسند و ما بر آن حاشیه می‌زنیم. این که شاهد افزایش اسامی ایرانی و ترک و عرب و... در منابع علمی هستیم، از این حیث خوشایند است که حاکی از یک تحرک در جوامع اسلامی پس از قرن‌ها رکود است، اما فراموش نکنیم تا زمانی که محققان جوامع اسلامی در زمین جهان‌بینی‌های سکولار بازی می‌کنند، نتیجه‌اش همان علم سکولار خواهد بود و این وضعیت به منزله حرکت در راستای افق مطلوب نیست. اما اینکه جناب فراستخواه از زدن نقش فرهنگ ایران و اسلام بر ساحت علم جهانی می‌گوید، از نظر من فقط یک تعبیر درست دارد، و آن هم نقش بستن جهان‌بینی الهی بر ساحت علم جهانی است، یعنی همان کاری که توسط مسلمین در اوج درخشش علم در تمدن اسلامی با میراث فکری و علمی سایر تمدن‌ها شد. نام کتاب اینجانب - چنانکه قبلا متذکر شدم - علم دینی و علم سکولار نیست تا این تصور نادرست در ذهن مخاطب ایجاد شود که ما از دو چیز موجود سخن می‌گوییم، و اینکه یکی را می‌خواهیم و دیگری را نمی‌خواهیم. عصر حاضر، عصر علم دینی نیست و جهان‌بینی‌های حاکم بر علم، الهی نیستند. عنوان کتاب من، از علم سکولار تا علم دینی است، یعنی ما می‌گوییم که با چه چیزی مواجه هستیم و تحلیل‌مان از آن چیست و اینکه باید به عنوان مسلمان در کدام راستا حرکت کنیم و به چه چیزی برسیم. علم دینی این نیست که دیگران سرمشق بنویسند و ما در بهترین حالت، بر آن حاشیه انتقادی بنویسیم. اگر موضوع صرفا در حد بحث درباره سازگاری یا ناسازگاری فلان موضع علمی و بهمان موضع دینی بود، لزومی نداشت که مبحث علم دینی را مطرح کنیم، چنین مباحثاتی وجود داشته است و درصورت تحقق علم دینی باز هم وجود خواهد داشت، همان‌گونه که مثلا مباحثات فقها درباره انطباق فتاویشان با مقاصد شارع جریان دارد اما خاستگاه مطرح کردن بحث علم دینی در سطح بنیادی‌تری قرار دارد. هدف از مطرح کردن موضوع علم دینی این است که ما مسلمانان یا ما خداباوران با تکیه بر اصول جهان‌بینی الهی اقدام به کاوش در خلقت کنیم و خودمان سرمشق بنویسیم و نهایتا سرمشق‌مان را جهانی کنیم؛ کاری که قرن‌هاست انجامش نداده‌ایم، یعنی مسلمانان که طی قرون اخیر کاری نکرده‌اند و سایر متألهان هم عملا منفعل شده‌اند، معنی این سخن نفی دستاوردهای علمی بشر تا زمان حاضر نیست، کما اینکه مسلمانان هزار سال پیش هم چنین نکردند، بلکه منظورمان متناسب کردن کل فرآیند فعالیت علمی با جهان‌بینی الهی است. من اصرار ندارم که حتما از اصطلاحات علم سکولار و علم دینی استفاده کنیم، همان‌طور که در کتاب قرآن و علوم طبیعت هم از این اصطلاحات استفاده نکرده‌ام.[۳۲] هدف از کاربرد چنین اصطلاحاتی تاکید بر نقش بی‌بدیل جهان‌بینی در علم و ارائه تحلیلی از وضع موجود و ترسیم چشم‌اندازی برای آینده است. اینکه چه زمانی به تحقق نسبی آن چشم‌انداز نائل می‌شویم، هیچ جواب مشخصی ندارد. فعالیت علمی، فرآیندی زمانبر است و ما هیچ نمی‌دانیم که چه زمانی در علم به نتیجه می‌رسیم. مگر علم سکولار معاصر یک شبه به اینجا رسیده است؟ از زمان شروع انقلاب علمی در قرن هفدهم (که خودش چند دهه به طول انجامید) تا امروز حداقل ۳۰۰ سال گذشته است. اینشتین ۳۰ سال آخر عمرش را صرف نظریه وحدت بخش کرد ولی به نتیجه نرسید. در فیزیک صحبت از نظریه نهایی می‌شود؛ نظریه‌ای که نهایتا بتوانند نظریات دیگر را به آن ارجاع بدهند. هاکینگ تصور می‌کرد تا آخر قرن بیستم به آن می‌رسیم ولی حالا در دهه سوم قرن بیست‌ویکم هستیم و به چیزی هم نرسیده‌ایم.

فیزیک ذرات بنیادی علی‌رغم جذب این همه استعدادهای درخشان از قاره‌های گوناگون به خودش، طی نیم قرن اخیر گرفتار یک رکود نسبی بوده است و معلوم نیست که چه زمانی به پیشرفت قابل ملاحظه دیگری نائل خواهد شد. برای تقریب به ذهن، خوب است که به این مورد توجه کنیم که در نیمه اول قرن نوزدهم آگوست کنت صحبت از فیزیک اجتماعی می‌کرد و در سال ۱۸۳۸ اصطلاح جامعه‌شناسی را به کار برد. تا آن زمان تقریبا هیچ یک از آثار پیشگامان جامعه‌شناسی مدرن ارائه نشده بود. پس از آن حداقل ۵۰ سال طول کشید تا جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته دانشگاهی شکل گرفت. عمده رونق رشته دانشگاهی جامعه‌شناسی مربوط به سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، یعنی بیش از ۱۰۰ سال بعد از زمان استفاده از اصطلاح جامعه‌شناسی است. کاری که ما می‌کنیم این است که چشم‌انداز مطلوب از منظر اسلامی را ترسیم می‌کنیم. تحقق آن تابع عوامل متعددی است که عزم مسلمین، درک عمیق آنها از علم معاصر، و برداشت درست آنها از جهان‌بینی اسلامی از آن جمله‌اند.

این چشم‌انداز وجه غیرعقلانی و خیالپردازانه ندارد. از لحاظ تاریخی ما شاهد تحرک چشمگیر علمی در دوران درخشش تمدن اسلامی و انقلاب علمی در قرن هفدهم بوده‌ایم که عمدتا تحت‌الشعاع جهان‌بینی الهی بوده است. بنابراین جهان‌بینی الهی در مقام تحقق بیرونی، فی‌نفسه مانعی برای پویایی علمی نبوده است و دلیلی هم وجود ندارد که در آینده مانع بشود. در واقع اگر هم مشکلی وجود داشته، نه از ناحیه اصول جهان‌بینی الهی، بلکه از ناحیه مسلک‌های متصلب و انحصارطلبی بوده است که نسبت به تاکید قرآن بر عقل و تعقل بی‌توجه بوده‌اند. نظیر چنان تصلب مضری را نزد پوزیتیویست‌ها تجربه کرده‌ایم. البته بعضی‌ها با توجه به فرآیند سکولاریزاسیون در جوامع پیشرفته صنعتی تصور می‌کنند که سیر حرکت بشر یک جاده یک‌طرفه است و ما نمی‌توانیم از جایگاه علم سکولار به سمت علم دینی حرکت کنیم. این تلقی با داده‌های مربوط به تحولات فکری بشر طی یکصد سال اخیر همخوانی ندارد. من در اینجا به عنوان نمونه به سه مورد از این چرخش‌های فکری اشاره می‌کنم.

حدود ۱۰۰ سال پیش شاهد همزمانی نضج‌گیری پوزیتیویسم منطقی و انقلاب کوانتومی بودیم. این موضوع سبب حذف چشمگیر مباحثات فلسفی در میان فیزیکدانان شد. البته جمع محدود سرآمدان فیزیک از این امر مستثنی بوده‌اند. اینکه حدود ۵۰ سال پیش فیزیکدانی به نام ماکس یامر کتاب کلاسیک فلسفه مکانیک کوانتومی را منتشر کرد، پدیده‌ای نادر بود. بحث‌های فلسفی در اکثریت کلاس‌های درس و کتب درسی جایی نداشت. اما امروزه اوضاع به نحو بارزی دگرگون شده است. مباحث فلسفه فیزیک و فیزیک و فلسفه چنان متداول شده که دانشگاه آکسفورد برای آن کتاب راهنما منتشر کرده و در این خصوص دوره‌های تحصیلی در بعضی از معتبرترین دانشگاه‌ها دایر شده است، هرچند هنوز هم نغمه‌های مقاومت در برابر فلسفه به گوش می‌رسد. قبلا به موضوع تعبیر مکانیک کوانتومی اشاره کردم. حدود ۳۰ سال پیش، واینبرگ علی‌رغم ابراز ناراحتی از بابت عدم درک کامل مکانیک کوانتومی، با لحنی مغرورانه نوشت که «اغلب فیزیکدان‌ها هر روز در زندگی حرفه‌ای‌شان مکانیک کوانتومی را به کار می‌برند، بدون اینکه محتاج نگرانی درباره مشکل بنیادی تعبیر آن باشند. آنها که انسان‌های فهمیده‌ای هستند، وقت بسیار کمی برای دنبال کردن آن همه ایده و داده در حوزه‌های تخصصی خودشان دارند و [از آنجاکه] ملزم به نگرانی درباره این مشکل بنیادی نیستند، [لذا] آنها دغدغه آن را ندارند».[۳۳] اما با گذشت حدود بیست و پنج سال، نظرش را تعدیل کرد و درباره تشدید نگرانی‌اش در این خصوص نوشت و تصریح کرد که «من آن اطمینانی را که در گذشته به آینده مکانیک کوانتومی داشتم، [اکنون] ندارم. نشانه بدی است که فیزیکدان‌هایی که امروزه از بابت مکانیک کوانتومی آسوده خاطر هستند، در اینکه آن اصلا چه معنایی دارد با یکدیگر توافق ندارند» و «امروزه، علی‌رغم موفقیت‌های عظیم مکانیک کوانتومی، بحث‌ها درباره معنی و آینده آن، ادامه دارد».[۳۴] و سرانجام شاهدیم که در سال ۲۰۲۲ دانشگاه آکسفورد کتاب راهنمای تاریخ تعابیر نظریه کوانتوم را در حجمی بیش از ۱۲۰۰ صفحه با همکاری جمعی از فیزیکدانان و فیلسوفان منتشر کرده است. آیا پنجاه سال پیش چنین رویدادی قابل تصور بود؟

طبق اسناد مکتوب موجود، فلسفه سیاسی از قدیمی‌ترین حوزه‌های مطالعاتی بشر بوده است. با وجود این اگر خود را در میانه قرن بیستم تصور می‌کردیم، متوجه می‌شدیم که در آن زمان فلسفه سیاسی در انزوا قرار گرفته بود. این وضعیت متاثر از دو عامل بود: اول، سیطره رفتارگرایی بر علم سیاست؛ و دوم، محدود شدن وظیفه فلسفه به توضیح مفاهیم و گزاره‌ها. لیکن وقتی به ثلث سوم قرن بیستم رسیدیم، ورق برگشت و اوضاع جدیدی شکل گرفت که تحت تاثیر دو عامل دیگر بود: اول، آشکار شدن ضعف‌های رفتارگرایی؛ و دوم، عبور فیلسوفی به نام جان رالز از چهارچوب اولیه فلسفه تحلیلی[۳۵] که ثمره آن احیای فلسفه سیاسی طی ۵۰ سال اخیر بوده است. امروزه حتی به ابعاد دینی افکار فلاسفه سیاسی نیز توجه ویژه‌ای می‌شود.

۱۰۰ سال پیش، تلقی رایج در میان جامعه‌شناسان حاکی از افول دین بود. ۱۰۰ سال پیش، چند نفر از اهل علم در اروپا تصور می‌کردند که حوزه مطالعات میان رشته‌ای علم و دین چنان گسترش یابد که دانشگاه آکسفورد برای آن کتاب راهنما منتشر کند؟ ۱۰۰ سال پیش، چند نفر از اهل علم در اروپا تصور می‌کردند که حوزه مطالعاتی رابطه دین و سلامت چنان با اقبال متخصصان روبه‌رو شود که دانشگاه آکسفورد برای آن کتاب راهنما منتشر کند؟ ۱۰۰ سال پیش، چند نفر از اهل علم در اروپا تصور می‌کردند که از اواخر قرن بیستم به این سو سلسله کنفرانس‌های اروپایی علم و الهیات به طور مرتب در کشورهای اروپایی برگزار شود؟ ۱۰۰ سال پیش، چند نفر از اهل علم در اروپا تصور می‌کردند که در اوایل قرن بیست و یکم جمعی از متخصصان رشته‌های گوناگون از کشورهای مختلف (خصوصا کشورهای پیشرفته صنعتی) در اسپانیا جمع شوند تا انجمن بین‌المللی علم و دین را تاسیس کنند؟ همه این تحولات طی همین ۵۰ سال اخیر و جلوی چشمان ما روی داده است. جاده یک طرفه‌ای وجود نداشته است و باید درباره جهان‌بینی و بینش خودمان تامل کنیم. اکنون در دهه سوم قرن بیست و یکم هستیم اما بعضی‌ها در دهه سوم قرن بیستم جامانده‌اند و نمی‌خواهند یا نمی‌توانند که از آن زمان جلوتر بیایند. اینکه جریان‌های فکری سکولار از مبحث علم دینی استقبال نمی‌کنند و از آن بیزارند و در مقابلش موضع‌گیری می‌کنند، طبیعی است و جای تعجب و نگرانی ندارد. آنچه باعث تاسف است وجود جریاناتی است که ظاهرا دغدغه حفظ حریم دین را دارند اما همزمان در برابر توفیقات علم و فناوری معاصر مبهوت و منفعل مانده‌اند. اینها که به منزله رونوشت دست چندم سیداحمد خان هندی محسوب می‌شوند، نه تخصصی در علم دارند، و نه اینکه می‌دانند در جوامع علمی و در جریان فعالیت علمی چه می‌گذرد، و نه اینکه می‌دانند که تحولات فکری در میان سرآمدان علم چه وضعیتی دارد، و نه تنها نمی‌دانند، بلکه نمی‌دانند که نمی‌دانند. اینها با همین جهل مرکب‌شان در برابر من و امثال من موضع‌گیری می‌کنند بدون آنکه با مطالعه و تامل در نوشته‌های ما نظر بدهند و به خیال خام خودشان دامن اسلام را از گزافه‌گویی و نسبت‌های ناروا محفوظ می‌دارند تا مبادا تجربه چند قرن گذشته میان متولیان کلیسا و اهل علم در ساحت اسلام تکرار شود. تو گویی ما از این موضوعات بی‌اطلاع و غافلیم! اخیرا یکی از این بوجول‌ها مرامتهم به دکان‌داری کرده، در حالی که با همان توهماتش در حال هموارکردن راه برای تاخت‌وتاز امثال هاکینگ، داکینز و اتکینز در عرصه‌های علم و فرهنگ است.

کلام آخر، توصیه‌ام به آنهایی است که صادقانه می‌خواهند درباره امکان و امتناع علم دینی مطالعه و فکر کنند. توصیه من به این اشخاص این است که به جای مطالعه نوشته‌های مخالفان ایرانی علم دینی -که اکثرشان در حد همین مصاحبه دکتر فراستخواه هستند- آثار مدافعان علم دینی را بخوانند. آنقدر که مدافعان علم دینی با ورود به جزئیات، نظرات یکدیگر و نیز آرای مخالفان علم دینی را بررسی و نقد کرده‌اند، مخالفان علم دینی چنین نکرده‌اند. حداقل حسن چنین کاری دستیابی بی‌واسطه و بدون تحریف به نظرات مدافعان علم دینی، و امکان داشتن برداشت دست اول از آنهاست که مجال تفکر سالم و به دور از القائات ناسالم درباره این موضوع را برای خوانندگان فراهم می‌کند. فاعتبروا یا اولی الابصار.

پی‌نوشت‌ها:

۱. امکان و امتناع علم دینی در گفت‌وگو با مقصود فراستخواه: رفتار ما با علم ریاکارانه است، سیاستنامه، شماره ۲۰، بهمن ۱۴۰۰، صص ۷۲ - ۷۱ و ۸۳ - ۷۵. تمام نقل‌قول‌ها از آقای دکتر مقصود فراستخواه از این مصاحبه است.

۲. مهدی گلشنی، از علم سکولار تا علم دینی، (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۷)، صص ۱۰۳ و ۱۰۹.

3. P. Davies, The Mind of God, (London: Simon & Schuster, 1992), p. 15

4. L'Osservatore Romano, English edn., 14 October 1991, p. 3

۵. مرتضی مطهری، نظری به نظام اقتصادی اسلام، (تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۸)، صص ۱۶ - ۱۵.

۶. مرتضی مطهری، ۱۰ گفتار، (تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۵۶)، صص ۱۴۷ - ۱۴۶.

۷. استیون لوکس، قدرت، نگرشی رادیکال، ترجمه عماد افروغ، (تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵)، ص ۶۰.

۸. اندرو هیوود، سیاست، ترجمه عبدالرحمن عالم، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۹)، صص ۳۴ - ۳۳.

9. A. Heywood, Politics, 5th edn., (London: Red Globe Press, 2019), chapter 2

10. P. Schumaker, From Ideologies to Public Philosophies: An Introduction to Political Theory, (Oxford: Blackwell Pub., 2008), part II.

11. S. Weinberg, Dreams of a Final Theory, (London: Vintage, 1993), p. 204

12. M. Goldsmith (ed.), Einstein: The First Hundred Years, (Oxford: Pergamon Press, 1980), p. 13

13. R. Feynman, The Character of Physical Law, (Mass.: MIT Press, 1975), p. 129

14. Weinberg, op. cit., p. 66

۱۵. جان بایل، ماده، ریاضیات، و خدا، ترجمه بتول نجفی، نامه علم و دین، شماره‌های ۳۶ - ۳۳، پاییز ۸۵ تا تابستان ۸۶، صص ۵۸ - ۳۵.

۱۶. راجر تریگ، فهم علم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۴)، ص ۱۸۱.

17. P. Schumaker, et al., Great Ideas / Grand Schemes, (New York: McGraw-Hill, 1996), pp. 431 - 435

۱۸. استیلمن دریک، گالیله، ترجمه محمدرضا بهاری، (تهران: طرح نو، ۱۳۸۲)، صص ۹۷ - ۹۸، ۱۰۷ و ۱۵۴.

19. Michael Ruse's speech to the AAAS, Feb. 13th 1993, (www.asa.org/archive/evolution/199608/oooj.thtmp).

20. M. Gardner, The Whys of a Philosophical Scrivener, (Oxford: Oxford University Press, 1983), p. 437

21. Weinberg, op. cit., pp. 423-; S. Weinberg, Third Thoughts, (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 2018), pp. 13 & 157161-.

22. W. Gibbs, Profile: George Ellis, Scientific American, Oct. 1995, p. 29

23. Weinberg, Dreams, op. cit., pp. 3141-

۲۴. محمدرضا حکیمی، دانش مسلمین، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱)، صص ۵۸ - ۵۷.

۲۵. ذبیح‌الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، مجلد اول (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶)، صص ۵۱ - ۴۲.

26. R. Boyle, The Advancement of Learning, (Oxford: Clarendon Press, 1974), p. 42

۲۷. رضا منصوری، معماری علم در ایران، (تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۷)، صص ۴۰۳ - ۴۰۲.

28. T. Pogge, John Rawls: His Life and Theory of Justice, (New York: Oxford University Press, 2007), pp. 18 - 19

۲۹. نقدی بر شعبده‌بازی دکتر رضا منصوری در عرصه علم، در پایگاه خبری خبرنامه دانشجویان ایران، به تاریخ ۱۳۹۹/۰۹/۱۷.

۳۰. منصوری، پیشین، صص ۴۹ - ۴۴.

۳۱. فلسفه علم در ایران: گفت‌وگو با دکتر مهدی گلشنی، کلمه دانشجو، شماره ۶، مهرماه ۱۳۷۲.

۳۲. مهدی گلشنی، قرآن و علوم طبیعت، (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۹.)

33. Weinberg, Dreams, op. cit., p. 66

34. Weinberg, Third, op. cit., pp. 125 & 129

35. P. Graham, Rawls, (Oxford: Oneworld Pub., 2007), pp. 4 - 6

مدیرمسئول:
محمدامین ایمانجانی
سردبیر:
مسعود فروغی
تلفن وفکس:
۶۲۹۹۹۴۹۵ (۰۲۱)
کدپستی:
۱۱۳۵۶۳۳۸۱۶
چاپ:
چاپخانه دانشگاه آزاد اسلامی
نشانی:
خیابان حافظ، پایین‌تر از جمهوری
روبه‌روی ساختمان بورس
ساختمان فرهیختگان، طبقه سوم

ادامه از صفحه ۱۵